

دربارهٔ فعالیت سیاسی طبقه کارگر.

ملی کردن زمین.

انقلاب آیندهٔ ایتالیا و حزب سوسیالیست.

ک. مارکس

و

ف. انگلس

سخنرانی در سالگرد "THE PEOPLE'S PAPER"

قطعه‌نامه‌های میتینگ به افتخار سالگرد کمون پاریس

از قطعه‌نامهٔ کنگرهٔ همگانی در لاهه.

سخنرانی در کنار گور مارکس.

مارکس و "NEUE RHEINISCHE ZEITUNG"

* ترجمهٔ سیروس ایزدی

* انتشارات شاهنگ - خیابان انقلاب - فروردین - مشتاق

* چاپ اول: آذر ۱۳۵۸

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۰/۰۹/۰۲ (۲۰۰۱/۱۱/۲۳)

* آدرس تماس با شبکه نسیم (اتحادیه مارکسیستها) از طریق پست الکترونیکی:

nasim@tele2.se

فهرست

صفحه	نویسنده	عنوان
۳	ک. مارکس	۱- سخنرانی در سالگرد "The people's Paper"
۵	ک. مارکس	۲- قطعنامه های میتینگ به افتخار کمون پاریس
۶	ک. مارکس	۳- ملی کردن زمین
	ک. مارکس،	۴- از قطعنامه کنگره همگانی در لاهه
۸	ف. انگلس	
۹	ف. انگلس	۵- درباره فعالیت سیاسی طبقه کارگر
۱۰	ف. انگلس	۶- سخنرانی در کنار گور مارکس
۱۳	ف. انگلس	۷- مارکس و "Neve Rheinische Zeitung"
۲۰	ف. انگلس	۸- انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست
۲۴		۹- توضیحات

آنچه که انقلابهای سال ۱۸۴۸ نامیده میشوند، تنها رخدادهایی کوچک و شکافها و ترکهایی در پوسته سخت جامعه اروپایی بودند. اما، همینها در زیر آن، ژرفای بی قعر را گشودند. در زیر سطحی که سخت می نمود، اقیانوسی پر جوش یافت شد که بسنده است به جنبش در آید تا قاره هایی را که از خرسنگهایی سخت هستند، پاره پاره کنند. اینها خروشان و گنگ، رهایی پرولتاریا – راز سده نوزدهم و راز انقلاب این سده – را اعلام کردند.

راستش این است که این انقلاب اجتماعی، چیز تازه ای نبود که در سال ۱۸۴۸ اختراع شده باشد. بخار، برق و ماشین نساجی، به گونه ای همسنجی نشوند، انقلابیونی بودند حتی خطرناکتر از شهروندان – باربس (Barbes) (۲)، راسپایل (Raspail) (۳)، و بلانکی (Blanqui) (۴). اما، با آنکه فضایی که ما در آن زندگی میکنیم، به هر یک از ما با نیروی ۲۰ هزار پوند فشار می آورد، آیا شما آن را حس میکنید؟ درست به همان اندازه اندکی که جامعه اروپا تا سال ۱۸۴۸، فضای انقلابی را که وی را احاطه کرده و از هر سو به آن فشار می آورد، حس میکرد.

در پیش روی ما واقعیتی است بس بزرگ که ویژگی سده نوزده ماست، واقعیتی که هیچیک از احزاب جرأت انکار آن را ندارند. از سویی، چنان نیروهای صنعتی و علمی به زندگی برانگیخته شده اند که در دورانهای پیشین تاریخ، گمانش را هم نمی بردند. از دیگر سو، نشانه های انحطاطی نمایان گردیده که از همه دهشتهای واپسین روزگار امپراتوری روم که تاریخ بر آن آگاهی دارد، بسیار فراتر است.

چنان می نماید که در روزگار ما همه چیز سرشار از تضاد خویش است. می بینیم ماشینهایی که برای کوتاه و پرثمر کردن کار انسان دارای نیرویی معجزه آسا هستند، برای مردم گرسنگی و درماندگی می آورند. سرچشمه های تازه ثروت که تاکنون ناشناخته بوده اند، در پرتو افسونهای شگفت و ناروشن، به سرچشمه فقر و تنگدستی بدل می شوند. چنین می نماید که پیروزیهای تکنیک، به بهای انحطاط اخلاقی خریداری شده باشد. به نظر می رسد، پا به پای آنکه بشر طبیعت را فرمانبردار خویش میسازد، انسان برده مردمانی دیگر و یا برده فرومایگی شخصی خویش می گردد. حتی چنین می نماید که فروغ پاک دانش هم تابشی نمی تواند داشته باشد، جز در زمینه تاریک جهل. چنین می نماید که همه کشفیات ما و همه پیشرفت ما بدان میانجامد که نیروهای مادی، زندگی معنوی می گردند، اما زندگی انسانی که از سوی معنوی خود محروم گردیده است، تا سطح نیروی ساده مادی فرو می افتد. این تناقضی است میان صنایع و دانش امروز از یکسو، و فقر و انحطاط از سویی دیگر. این تناقض میان نیروهای مولده و مناسبات

اجتماعی دوران ما، واقعیتی است قابل لمس، ناگزیر و انکار ناشدنی. برخی از احزاب، از این شکایت میکنند، دیگران می خواهند از تکنیک امروزی رهایی یابند تا از این رهگذر از برخوردهای کنونی خلاص شوند، گروه سوم بر این پندارند که چنین پیشرفت بزرگ در صنایع، می بایست بی چون و چرا، با چنین پیشرفت قابل ملاحظه ای در سیاست، تکمیل شود. ما، از سوی خود، در مورد سرشت روح مکاری که پیوسته در همه این تضادها پدیدار است، دچار خطا نمی شویم. ما می دانیم که نیروهای نوین جامعه، برای آنکه بگونه ای بایسته عمل کنند، تنها به یک چیز نیاز دارند: با مردمانی نوین بر آنان تسلط یابند و این مردمان نوین همانا کارگران هستند. کارگران نیز چون خود ماشینها از اختراعات معاصر هستند. در آن پدیده هایی که بورژوازی، اشراف و غیب گویان تیره روز قهقهرا را به آشفستگی میکشانند، ما یار نیک خود – ربین گودفلو –، موش کور کهنسالی که می تواند با چنین شتابی زیر زمین را بکند، این مین گذار پرآوازه – انقلاب – را به جا می آوریم. کارگران انگلیسی، پیشگامان صنایع امروزند. و بدیهی است آنان کسانی نیستند که پس از همه، بیاری انقلابی که زاده این صنایع است بیابند، انقلابی که به معنی آزادی طبقه خود آنها در سرتاسر گیتی است و درست همانند سیادت سرمایه و بردگی کار مزدوری، دارای ویژگی همگانی است. من می دانم، طبقه کارگر انگلیس، از نیمه سده گذشته، به چه مبارزه قهرمانانه ای پرداخته است، همان مبارزه ای که آوازه اش به این سبب که تاریخ نویسان بورژوازی آن را در سایه گذاشته اند و در باره اش مهر خاموشی بر لب زده اند، کاسته نخواهد شد. در آلمان، در سده های میانه، برای انتقام از تبهکاریهای طبقات حاکمه، دادگاههایی بودند پنهانی، بنام "Vehmericht" دادگاه فهم. اگر بر خانه ای صلیب سرخ رنگ نقش می شد، مردمان در می یافتند که صاحب آن را "Vehm" محکوم کرده است. امروز، صلیب سرخ رنگ اسرار آمیز، بر همه خانه های اروپا نقش بسته است. اکنون، خود تاریخ داور و قاضی است و اجرا کننده حکمش هم – پرولتاریاست.

در "The People,s Paper" شماره ۲۰۷، ۱۹ آوریل سال ۱۸۵۶ چاپ شده است.

ترجمه از متن آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چ ۲، ج ۱۲، ص ۳ – ۵.

ک. مارکس

قطعه‌نامه های میتینگ به افتخار سالگرد

کمون پاریس (۵)

میتینگی که به مناسبت سالگرد ۱۸ مارس ۱۸۷۱ برپا گردیده است، قطعه‌نامه های زیر را تصویب میکند.

۱

این میتینگ، جنبش قهرمانانه ۱۸ مارس را چون شفق انقلاب کبیر اجتماعی ارزیابی میکند که بشریت را برای همیشه از جامعه طبقاتی و می رهاوند.

۲

میتینگ اعلام میدارد که حماقت و تبهکاری های طبقات بورژوازی که با نفرت خود نسبت به کارگران در سرتاسر اروپا متحد شده اند، جامعه کهنه را با هر شکل اداری که باشد - پادشاهی و یا جمهوری -، به مرگ محکوم کرده است.

۳

میتینگ اعلام میدارد که یورش صلیبی همه حکومتها علیه انترناسیونال و ترور، هم از سوی آدمکشان ورسای و هم از سوی پروسیههایی که بر آنها پیروز شده اند گواه ورشکستگی کامیابیهای آنان و اثبات این نکته است که در پشت پیشاهنگ قهرمانی که با تلاشهای مشترک تی یر و ویلهم نابود گردیده، اردوی مهیب پرولتاریای جهان ایستاده است.

نوشتۀ مارکس، میان ۱۳ و ۱۸ مارس سال ۱۸۷۲.

در روزنامه های "La Liberté" شماره ۱۲، ۲۴ مارس ۱۸۷۲ و "The International Herald"، شماره ۳، ۳۰ مارس سال ۱۸۷۲ چاپ شده است.

ترجمه از متن آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چ ۲، ج ۱۸ ص ۵۱.

مالکیت زمین، سرچشمه آغازین هرگونه ثروت، مساله ای بزرگ شده است که آینده طبقه کارگر به آن وابسته است (۷*).

بی آنکه وظیفه بررسی همه برهانهای مدافعان مالکیت خصوصی بر زمین - حقوقدانان، فیلسوفان و اقتصاددانان - را در اینجا در برابر خود بگذارم، تنها یادآور می شوم، نخست اینکه آنان برای آنکه کار تصرف آغازین را با «حق طبیعی» پیوشانند، تلاششان اندک نبوده است. اگر تصاحب، حق طبیعی را برای اقلیت پدید آورده است، پس برای اکثریت این می ماند که نیرویی بسنده گرد آورند و بدینسان حق تصرف آنچه را که از آنان ستانده شده است، بدست بیاورند. تصرف کنندگان، در جریان تاریخ، مناسب دانستند به حق آغازین خود که از نیرویی خشونت آمیز سرچشمه گرفته است، بیاری قانونهایی که خودشان آن را وضع کرده بودند، تا اندازه ای، استواری اجتماعی بدهند (۸*).

سپس فیلسوفی پدیدار می گردد و اثبات می کند که این قانونها به معنی و نمایانگر توافق همگانی نوع بشریت هستند (۹*). اگر براستی، مالکیت خصوصی بر زمین، بنیادش بر چنین توافق همگانی است، پس چنین می نماید، در دمی که اکثریت جامعه دیگر نمی خواهد آن را نگاه دارد، باید هستی این مالکیت پایان یابد.

اما، من به اصطلاح «حق» مالکیت را کنار گذاشته، تأیید میکنم که پیشرفت اقتصادی جامعه، رشد و تمرکز جمعیت - شرایطی که زمیندار (۱۰) - سرمایه دار را وادار می سازند تا در کشاورزی از کار گروهی و سازمان یافته کار گیرد و به یاری ماشینها و اختراعاتی از این دست متوسل شود - ملی کردن زمین را بیش از پیش، چنان «ضرورت اجتماعی» خواهد ساخت که هرگونه اندیشه ای پیرامون حق مالکیت، در برابرش زیون و ناتوان است. نیازهای مبرم جامعه می بایست اذعان شوند و خواهند شد، دگرگونیهایی که خواست ضرورت اجتماعی است راه خود را هموار خواهند ساخت و دیر یا زود، قانونگذاری را با مصالح خویش همخوان خواهند کرد.

ما هر روز به تولیدی فزاینده نیاز داریم و در شرایطی که مشتی از مردم می توانند بنا بر هوا و هوسها و منافع خصوصی خویش این تولید را میزان کنند و یا جاهلانه زمین را بفرسایند، نیاز چنین تولیدی برآورده نخواهد شد. همه شیوه های کنونی چون آبیاری، زهکشی، خیش بخاری، فرآورده های شیمیایی و جز اینها، می بایست به گونه ای گسترده در کشاورزی به کار روند. اما، شناخت عملی که ما داریم و سامان فنی انجام کشاورزی چون ماشینها و جز اینها که در دست ماست، تنها در صورت کشت و زرع در مقیاسی بزرگ می توانند کامیابانه به کار روند.

اگر از دیدگاه اقتصادی (۱۱*) کشت و زرع زمین در مقیاسی بزرگ (حتی با شیوه کنونی

سرمایه داری که خود تولید کننده را تا سطح یک حیوان بارکش ساده فرو می آورد) بسیار سودمندتر از کشاورزی در بخشهایی کوچک و پراکنده است، پس آیا انجام کشاورزی در مقیاس ملی، تحرکی بزرگتر به رشد تولید نخواهد داد؟

نیاز مردم که پیوسته رو به فزونی است از یکسو و افزایش همیشگی نرخهای فرآورده های کشاورزی از دیگر سو، بی چون و چرا ثابت میکنند که ملی کردن زمین، یک ضرورت اجتماعی شده است.

بدیهی است، هنگامیکه کشت و زرع زمین در زیر کنترل خلق و برای رفاه خلق انجام گیرد، کاهش فرآورده های کشاورزی در پی خودسری برخی افراد، ناممکن خواهد بود.

همه شهروندانی که سخنانشان را در اینجا، هنگام بررسی این مسأله شنیدم، از ملی کردن زمین دفاع کردند، اما دیدگاههایی بسیار گوناگون داشتند (۱۲*).

چندین بار به فرانسه اشاره کردند؛ اما، این کشور با مالکیت دهقانی خود بارها از انگلستان بالندلردیسم (زمینداری - م.م) خویش، از ملی کردن زمین دورتر است (۱۳*).

راستش این است که در فرانسه، زمین در دسترس همه کسانی است که می توانند آن را بخرند، اما همین دسترسی است که به پارچه پارچه شدن زمین به بخشهایی کوچک انجامیده و مردمانی با وسائلی نه چندان بزرگ و با امید به زحمت شخصی خویش و زحمت خانواده های خود، روی آن کار میکنند. این شکل مالکیت زمین و کشت و کار در بخشهای کوچک که در وابستگی به آن است، هرگونه کار گرفتن از نوآرئیهای کنونی را در کشاورزی کنار گذاشته و در همین هنگام، خود کشت و زرع کننده را به مخالف قاطع هرگونه پیشرفت اجتماعی و بویژه، ملی کردن زمین بدل می سازد. او در زمینی که باید همه نیروی حیاتی اش را برای دریافت درآمد ناچیز نسبی در آن به کار اندازد، میخکوب شده است، او ناچار است بخشی بزرگ از فرآورده خود را به شکل مالیات به دولت، به شکل هزینه های محاکم به دارودسته محکمه ها و به شکل بهره به صراف بدهد. او، از حرکت اجتماعی در بیرون از میدان محدود فعالیت خویش، به گونه ای مطلق، هیچ چیز نمی داند و با اینهمه، با وابستگی افسانه آمیزی به مشتی خاک اندک و حق مالکیت یکسره اسمی اش، بر این زمین می چسبد. دهقان فرانسوی، از این رهگذر، به تناقض فلاکت بار طبقاتی با طبقه کارگر صنعتی کشانیده شده است.

چون، مالکیت دهقانی بزرگترین مانع برای ملی کردن زمین است، بی شک فرانسه در حال و روز کنونی اش آن کشوری نیست که ما باید در آنجا بازگشایی این مسأله عظیم را جستجو کنیم.

هنگامیکه حاکمیت در دست بورژوازی است، ملی کردن زمین و یا واگذاری آن با قطعاتی کوچک به برخی افراد و یا جمعیت های رفیقانه کارگری، تنها زاینده رقابتی بی امان در میان آنان خواهد بود و در نتیجه به رشد اجاره بهای فزاینده خواهد انجامید که این نیز بنوبه خود برای صاحبان زمین که از حساب تولید کنندگان زندگی میکنند، سودهایی تازه خواهد آورد.

در کنگره انترناسیونال در بروکسل، در سال ۱۸۶۸ (۱۴) یکی از رفقا (۱۵) گفته بود:

«دانش، مالکیت کوچک شخصی را بر زمین نکوهش کرده است و عدالت، مالکیت بزرگ را بر زمین. پس، تنها یکی از دو راه می ماند: یا زمین باید در مالکیت جمعیت‌های رفیقانه روستایی باشد و یا در مالکیت همه خلق. آینده است که این مسأله را باز می گشاید».

اما، من عکس آن را می گویم (۱۶)*: جنبش اجتماعی است که به این تصمیم می انجامد که زمین تنها می تواند در مالکیت خود خلق باشد. دادن زمین به دست کارگران متحد کشاورزی به معنی یکسره تابع ساختن جامعه، به یک طبقه تولید کننده است.

ملی کردن زمین، در مناسبات میان کار و سرمایه، دگرگونی کامل پدید می آورد و سرانجام، شیوه تولید سرمایه داری را، هم در صنایع و هم در کشاورزی، یکسره نابود خواهد کرد. در آن هنگام، تفاوت و امتیازات طبقاتی به همراهی آن بنیاد اقتصادی که اساس اینها بر آن است، ناپدید خواهند شد (۱۷)* زندگی از حساب کار دیگران از آن گذشته خواهد گشت. دیگر، حکومت یا دولت‌های جدا از خود جامعه نخواهند بود! کشاورزی، امور معادن، صنایع فابریکی – کوتاه سخن، همه رشته های تولیدی – رفته رفته، به مناسبترین گونه سازمان خواهند یافت. مرکزیت ملی وسائل تولید، بنیاد ملی (۱۸)* جامعه خواهد گردید که از اتحاد تولید کنندگان آزاد و برابری پدید آمده است که بنا بر برنامه سودمند همگانی به کار اجتماعی می پردازند. چنین است آن هدف بشر دوستانه ای (۱۹)* که جنبش عظیم اقتصادی سده نوزدهم به آن می انجامد.

نوشته مارکس در مارس – آوریل سال ۱۸۷۲ در
روزنامه "The International Herald"
شماره های ۱۱، ۱۵ سال ۱۸۷۲ چاپ شده است.

ترجمه از متن آثار ک. مارکس و ف. انگلس. چ ۲. ج ۱۸. ص ۵۴ – ۵۷.

ک. مارکس و ف. انگلس
از قطعنامه کنگره همگانی در لاهه
(۲) – ۷ سپتامبر سال ۱۸۷۲ (۲۰)

۱

قطعنامه درباره اساسنامه

باید ماده زیر که خلاصه ای از محتوای قطعنامه کنفرانس نهم لندن (سپتامبر ۱۸۷۱)

است (۲۱)، پس از ماده ۷، به اساسنامه در آید.

ماده ۷ الف. طبقه کارگر، در مبارزه خویش علیه حکومت متحد طبقات ثروتمند، تنها با سازمان یافتن در حزب ویژه سیاسی که با همه احزاب کهنه که طبقات ثروتمند و حاکم پدید آورده اند مقابله کند، می تواند همچون طبقه فعالیت داشته باشد.

این سازمان طبقه کارگر در حزب سیاسی، برای آن ضروری است که پیروزی انقلاب اجتماعی و دستیابی بر هدف نهایی آن - از میان بردن طبقات -، تأمین گردد.

اتحاد نیروهای طبقه کارگر که در پرتو مبارزه اقتصادی بدان دست یافته اند، باید همچنین محوری در مبارزه این طبقه، علیه حاکمیت سیاسی بهره کشانشان باشد.

چون، خداوندان زمین و سرمایه، برای دفاع و ابدی گردانیدن انحصارات اقتصادی خویش و برای اسارت کار، همواره از امتیازات سیاسی خود بهره می گیرند، پس، بدست آوردن قهری حاکمیت سیاسی، وظیفه بزرگ پرولتاریا گردیده است.

با ۲۹ رأی موافق، ۵ رأی مخالف و ۸ رأی ممتنع، تصویب شد.

ک. مارکس و ف. انگلس ترتیب داده اند.

در جزوه "Résolutions du Congrès général tenu ala Haye du 2 au 7

Septembre 1872", Londres, 1872 نیز در روزنامه "La Emancipacion" شماره ۷۲، ۲

نوامبر ۱۹۷۲ و "The International Herald" شماره ۳۷، ۱۴ دسامبر سال ۱۸۷۲ چاپ شده است.

ترجمه از متن آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چ ۲، ج ۱۳، ص ۱۴۴.

ف. انگلس

درباره فعالیت سیاسی طبقه کارگر

یادداشت مؤلف از سخنان خود در جلسه کنفرانس ۲۱ سپتامبر

سال ۱۸۷۱ (۲۲)

سر باز زدن مطلق از سیاست ناممکن است؛ همه روزنامه های هواداران دخالت نکردن در سیاست نیز، به دخالت در سیاست می پردازند. سخن تنها در این باره است که از کدام سیاست پیروی شود. از این رو برای ما هم دست کشیدن از سیاست ناممکن است، اکنون، حزب کارگری همچون حزب سیاسی، در بیشتر کشورهاست. ما نمی توانیم با موعظه دست کشیدن از سیاست آنها را برهم بزنیم. تجربه زندگی امروز و ستم سیاسی که حکومت های کنونی، هم برای مقاصد سیاسی و هم

برای مقاصد اجتماعی، بر کارگران روا می دارند، کارگران را وادار می سازد که خواه ناخواه به سیاست بپردازند. موعظه در باره شرکت نکردن در سیاست بدان معنی است که اینها «کارگران - م.» را به آغوش سیاست بورژوازی برانیم. بویژه، پس از کمون پاریس که فعالیت سیاسی را در دستور روز پرولتاریا گذاشته است، دست کشیدن از سیاست، به هیچ روی ممکن نیست.

ما خواهان از میان بردن طبقات هستیم. با کدام وسیله به این هدف برسیم؟ - با سیادت سیاسی پرولتاریا. اما، هنگامی که این نکته روشنتر از روشن گردیده است، از ما می خواهند در سیاست مداخله نکنیم! همه اندرز گویان دست کشیدن از سیاست، خودشان را انقلابی و حتی انقلابی‌هایی برتر می نامند. اما، انقلاب بالاترین فعالیت و اقدام سیاسی است؛ کسی که در راه انقلاب میکوشد، باید وسیله آن، یعنی فعالیت و اقدامات سیاسی را نیز بپذیرد که با آن فعالیت، برای انقلاب تدارک دیده می شود و کارگران برای انقلاب آموزش می بینند و بی چنین فعالیتی، یک روز پس از نبرد، فاور (Favre) (۲۳)ها و پیا (Pyat) (۲۴)ها، همواره کارگران را تحمیق خواهند کرد. اما، سیاستی که باید از آن پیروی شود، همانا سیاست کارگری است؛ حزب کارگری نباید دنباله رو این و یا آن حزب بورژوازی باشد، بلکه باید همچون حزبی مستقل که دارای هدف ویژه خویش و سیاست خویش است، فعالیت کند.

حربه ما، همانا آزادیهای سیاسی، حق برخورداری از اجتماعات و اتحادیه ها و آزادی مطبوعات است؛ آیا هنگامی که می خواهند این حربه را از ما بگیرند، ما می توانیم دست روی دست بگذاریم و از سیاست دست بکشیم؟ می گویند هر فعالیت سیاسی، همسنگ برسمیت شناختن نظام موجود است. اما، چون این نظام، حربه مبارزه علیه خود را در دست ما می گذارد، پس بهره گیری از این حربه، به معنی پذیرفتن این نظام نیست.

برای نخستین بار، متن کامل در مجله

«کمونیستیچسکی اینترناسیونال»،

ش ۲۹، سال ۱۹۳۴ چاپ شده است.

ترجمه از روی متن آثار ک. مارکس

و ف. انگلس، چ ۲، ج ۱۷، ص ۴۲۱ - ۴۲۲.

ف. انگلس

سخنرانی در کنار گور مارکس

۱۴ مارس، یک ربع به ساعت سه بعد از ظهر، بزرگترین اندیشمند روزگار ما از اندیشیدن باز

ایستاد. تنها دو دقیقه او را با خودش گذاشته بودیم؛ همینکه به اتاق در آمدیم، او را دیدیم که روی صندلی آرام خوابیده است - اما، این بار برای همیشه.

مرگ این انسان، برای پرولتاریای رزمنده اروپا و آمریکا و برای علوم تاریخ، ضایعاتی بود که آن را سنجش و اندازه ای نیست.

همچنانکه داروین قانون تکامل جهان ارگانیک را باز نمود، مارکس قانون تکامل تاریخ بشر را باز نموده است: این نکته ساده که مردمان پیش از آنکه بتوانند به سیاست، دانش، هنر، دین و جز اینها پردازند، باید در مرحله نخست بخورند، بیاشامند، خانه داشته باشند و جامع بیوشند، یعنی نکته ای که تا روزگار پسین، در زیر لایه های انگار گانی پنهان بود. پس، در نتیجه، تولید وسائل بی میانجی مادی زندگی و بدینسان، هر مرحله معین رشد اقتصادی خلق و یا دوران، بنیادی را پدید می آورد که مؤسسات دولت، دیدگاههای حقوقی، هنر و حتی نظریات دینی این مردم، از آن سر بر می آورد و از این رو، از همین راه است که باید توضیح بر آنان بیاورند. نه اینکه برعکس، آنچنانکه تاکنون بوده است.

اما، این همه اش نیست. مارکس، همچنین قانون ویژه حرکت شیوه تولید سرمایه داری امروز و جامعه بورژوازی را که زاده آن است، باز نموده است. با کشف ارزش اضافی، بی درنگ به این حوزه روشنایی تابید، در حالیکه همه پژوهشهای پیشین، خواه از اقتصاددانان بورژوازی و خواه از خرده گیران سوسیالیست، سرگردانی در نسلهای آینده بوده است.

دو کشف از این گونه، برای یک زندگی بسنده است، اگر برای کسی حتی یکی از این کشفها میسر می گردید، خوشبخت می بود. اما، مارکس در هر رشته ای که به پژوهش دست برد، حتی در رشته ریاضیات، دارای کشفیاتی بود و چنین رشته ها بسیار بودند و او به هیچیک از آنها به گونه ای سطحی نمی پرداخت.

چنین بود این یل دانش. اما، این در نهاد او اساسی تر از همه نبود. دانش، برای مارکس نیروی محرکه ای بود تاریخی و انقلابی. با آنکه هر بازیافت تازه، در دانش نظری که در آن دم حتی بکار بستن آن را نمی شد پیش بینی کرد، برای او شادی زنده ای به همراه داشت، هنگامیکه کار به کشفیاتی می رسید که بی درنگ، تأثیری انقلابی بر صنایع و بر تکامل تاریخی، در کل، می گذاشت، شادی یکسره دیگری به او دست می داد. بدینسان، او بر همه جزئیات پیشرفت کشفیات در رشته برق و در همین اواخر، به کشفیات ماریتیم (۲۵) چشم دوخته بود.

کوتاه سخن، مارکس پیش از همه، یک انقلابی بود. مشارکت از راههایی گوناگون در بر انداختن جامعه سرمایه داری و مؤسسات دولتی که این جامعه پدید آورده است، مشارکت در امر رهایی پرولتاریای امروز که نخستین بار، وی آنان را بر حال و روز خویش و نیازهای خودشان آگاه کرد و آنها را با شروط آزادیشان آگاه ساخت، براستی، کار و زندگی او بوده است. مبارزه، خوی او بود. او با چنان شور، با چنان سرسختی و با چنان کامیابی مبارزه میکرد، که انگشت شماری چنان

مبارزه میکنند. نخستین "Rheinische Zeitung" در سال ۱۸۴۲ (۲۶)، "Vorwärts!" پاریس در سال ۱۸۴۴ (۲۷) — "Deutsche - Brusseler - Zeitung" در سال ۱۸۴۷ (۲۸)، "Neue Rheinische Zeitung" در سالهای ۱۸۴۸ — ۱۸۴۹ (۲۹) و "New - York Daily Tribune" در سالهای ۱۸۵۲ — ۱۸۶۱ (۳۰) و گذشته از اینها، جزوه های بی شمار رزمی و کار در سازمانهای پاریس، بروکسل و لندن، تا اینکه سرانجام، پدید آمدن رفاقت سترک بین المللی کارگران چون تاجی بر همه آنها، براستی همه اش کاری بود که پدید آورنده اش، اگر چیزی بیش از این هم پدید نیاورده بود، می توانست بر آن ببالد.

برای همین است که مارکس، همانی بود که بیش از همه از او نفرت داشتند و بیش از همه به او تهمت می زدند. حکومتها — هم استبدادی و هم جمهوری — او را تبعید میکردند و بورژواها — هم محافظه کار و هم فرا دموکراتیک — پیاپی، او را به باد تهمت و لعنت می گرفتند. او همه آنها را چون تار عنکبوتی از سر راه خویش می روفت، به آن توجه نمیکرد و تنها اگر ضرورتی بسیار پیش می آمد، به آن پاسخ می داد. اینک این انسان که میلیونها همزمان انقلابی در همه اروپا و آمریکا، از کانهای سیبری تا کالیفرنیا، بر او حرمت می گذارند، گرامی اش می دارند و در سوک او گریان اند، چشم از جهان بسته است و من می توانم جسورانه بگویم: او، مخالفانی بسیار داشت، اما گمان نمی رود که حتی یک دشمن شخصی هم برای وی بوده باشد. نام و کار او از سده ها فراتر خواهند رفت!

سخنرانی ف. انگلس در روز ۱۷ مارس
سال ۱۸۸۳ در گورستان هایگیت لندن،
به زبان انگلیسی بوده است.

به زبان آلمانی، بتاريخ ۲۲ مارس
سال ۱۸۸۳ در شماره ۱۳ روزنامه
"Der Sozial demokrat" چاپ شده است.

ترجمه از روی متن آثار ک. مارکس
و ف. انگلس، چ ۲، ج ۱۹، ص ۳۵۰ — ۳۵۲.

هنگامی که انقلاب فوریه فرا رسید، «حزب کمونیست» آلمان - نامی که ما به آن داده بودیم -، تنها از هسته ای کم شمار، از اتحادیه کمونیستها تشکیل شده بود که چون یک جمعیت تبلیغاتی مخفی، سازمان یافته بود. اتحادیه، تنها از این رو مخفی بود که در آن هنگام، در آلمان آزادی اتحادیه ها و اجتماعات نبود. گذشته از جمعیت‌های کارگری در خارجه، که اتحادیه اعضای خود را از میان آنان برمیگزید، در خود آلمان دارای نزدیک به سی انجمن و یا بخش بود و افزوده بر آن، اعضای جداگانه ای هم در بسیاری از جاها بودند. اما، این گروه رزمی نه چندان بزرگ، در سیمای مارکس دارای پیشوایی درجه یک بود، پیشوایی که همگی از دل و جان از او تبعیت می کردند و در پرتو او، دارای برنامه اصولی و تاکتیکی که همه اهمیت خویش را نگاه داشته است، بودند که اکنون «مانیفست کمونیستی» است.

در اینجا، در مرحله نخست، بخش تاکتیکی برنامه مورد توجه ماست. مواد کلی آن چنین است: «کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری ایستاده باشند. آنها هیچگونه مصالحی ندارند، که از مصالح همه پرولتاریا، در کل، جدا باشد. آنها هیچ اصول ویژه ای در میان نمی نهند که بخواهند جنبش پرولتری را در چارچوب آن بگنجانند.

کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری، تنها این تفاوت را دارند که از یکسو، در مبارزه پرولتاریای ملتهای گوناگون، مصالح همگانی همه پرولتاریا را بی وابستگی به ملیت، نمایان ساخته و از آن دفاع میکنند؛ از دیگر سو، اینکه آنها در مرحله های گوناگون رشد که مبارزه پرولتاریا با بورژوازی از آن می گذرد، همواره نماینده مصالح جنبش، در کل، هستند.

پس، کمونیستها، در عمل، قاطعترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و محرک جنبش به پیش هستند و از نگاه نظریه، برتری اینان در برابر دیگر توده پرولتاریا، در پی بردن به شرایط، جریان و پیامدهای همگانی جنبش پرولتری است».

اما، درباره حزب آلمان، از جمله گفته شده است:

«در آلمان، چون بورژوازی روشی انقلابی دارد، حزب کمونیست همواره با آن، علیه سلطنت استبدادی، زمینداری فئودالی و اقلیت ارتجاعی مبارزه می کند. اما، این حزب، یک دقیقه هم از کار پدید آوردن شناخت روشنتر و هر چه بیشتر کارگران از تضاد خصمانه، میان بورژوازی و پرولتاریا فرو گزار نمی کند تا اینکه کارگران آلمانی بتوانند از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که می بایست سیادت بورژوازی به همراه داشته باشد، بی درنگ چون حربه ای علیه خود او کار

گیرند، تا اینکه پس از برانداخته شدن طبقات واپسگرا در آلمان، بی درنگ مبارزه علیه خرده بورژوازی آغاز گردد. کمونیستها، از این رو، توجه اساسی خود را به آلمان دوخته اند که این کشور، در آستانه انقلاب بورژوازی است» و جز اینها («مانیفست، بخش ۴»).

تاکنون هیچ برنامه تاکتیکی، چون این برنامه، توجیه نشده است. این برنامه که در آستانه انقلاب در میان نهاده شده، از بوتۀ آزمایش این انقلاب گذشته است؛ و از آن هنگام، هر بار که یکی از احزاب کارگری از آن واپس نشسته است، کفاره هر واپس نشینی را پرداخته است، و امروز، می توان گفت پس از گذشت چهل سال، این برنامه برای همه احزاب مصمم و آگاه کارگری اروپا - از مادرید تا پترزبورگ -، خطی راهنماست.

رخدادهای ماه فوریه در پاریس، بر انقلاب آلمان که نزدیک می شد، شتاب بخشیدند و در همین هنگام، چگونگی آنرا هم دگرگون ساختند. بورژوازی آلمان به جای آنکه با نیروی خودش پیروز شود، در حالیکه بدنبال انقلاب کارگری فرانسه کشیده می شد، به پیروزی رسید. این بورژوازی، هنوز کار دشمنان کهن خود - سلطنت استبدادی، زمینداری فئودالی، بوروکراسی و بازاریان بزدل - را یکسره نکرده بود که می بایست جبهه را علیه دشمن نوحاسته - پرولتاریا - بچرخاند. اما، در همان دم، تأثیر شرایط اقتصادی که در همسنگی با فرانسه و انگلستان بسیار واپسمانده بودند و نیز پیامد آن - مناسبات واپسمانده متقابل طبقاتی در آلمان -، نمایان گردید.

بورژوازی آلمان که تازه به پدید آوردن صنایع بزرگ خود آغاز کرده بود، برای پابرجا کردن سیادت بی چون و چرای خود در دولت، نه از نیرو برخوردار بود و نه از مردانگی، و نه هم اینکه نیازی مبرم به این دست اندازی داشت؛ پرولتاریا هم که به همین اندازه رشد نیافته و رشدش در اسارت کامل معنوی بود، سازمان و حتی هنوز استعداد داشتن سازمان مستقل را نداشت، تنها بگونه ای تیره و تار، تضاد ژرف مصالح خود را با مصالح بورژوازی حس میکرد. از این رو، با آنکه وی برآستی، دشمن سهمگین بورژوازی بود، با اینهمه، همچنان، چون زائده سیاسی آن مانده بود. بورژوازی، که نه از آنچه که پرولتاریای آلمان بود، بل از آنچه که خطر بدل شدنش به آن بود و از آنچه که پرولتاریای فرانسه شده بود، می ترسید، تنها یک راه نجات می دید و آن، همانا هرگونه مصالحه و حتی بزدلانه ترین مصالحه با سلطنت و درباریان بود؛ اما، پرولتاریا که هنوز نقش تاریخی خویش را درک نکرده، ناچار بود در نخستین مراحل، با بیشتر توده های خود، نقش پیشرفته ترین جناح چپ افراطی بورژوازی را ایفا کند. کارگران آلمان می بایست پیش از همه، آن حقوقی را که برای سازمان مستقل آنان در حزب طبقاتی ضروری بود، برای خویش بدست آورند: آزادی مطبوعات، اتحادیه ها و اجتماعات، یعنی همان حقوقی که خود بورژوازی موظف بود بسود سیادت خویش بدست آرد و اکنون در قبال کارگران، از ترس، منکر آن حقوق برای آنان شده بود. دو سوم یکصد عضو جداگانه اتحادیه، در توده عظیمی که بناگهان به جنبش در آمده بود، گم شده بودند. از این رو، پرولتاریای آلمان در آغاز، همچون افراطی ترین حزب دموکراتیک، در جولانگه

همین بود که هنگامیکه ما به بنیاد کردن روزنامه بزرگی در آلمان آغاز کردیم، پرچم ما را معین کرد. تنها پرچم دموکراسی بود که می توانست چنین پرچمی باشد، اما آن دموکراسی که در همه جا و در هر مورد علیهمده ای ویژگی خاص پرولتری خود را که هنوز نمی توانست برای همیشه روی پرچمش بنویسد، به پیش میکشید. اگر ما به این کار تن در نمی دادیم، اگر ما نمی خواستیم به این جنبش، به جناح پیشرفته واقعی پرولتری آن که دیگر هستی داشت، بپیوندیم و آن را به پیش به حرکت در آوریم، برای ما چیزی نمی ماند جز اینکه کمونیسم را در ورقه کوچک دور افتاده ای موعظه کنیم و به جای حزب بزرگ عمل، فرقه کوچکی بنیاد بگذاریم. اما، ما دیگر برای نقش موعظه کردن در بیابان خشک و خالی، بدر نمی خوریم: برای همین بود که، خیالبافان را بخوبی آموخته بودیم و برای این نبود که برنامه خود را ترتیب داده بودیم.

هنگامیکه به کلن آمدیم، در آنجا دموکراتها و تا اندازه ای کمونیستها، برای پدید آوردن روزنامه بزرگی تدارک دیده بودند. می خواستند آن را «روزنامه ای - م.م» محدود محلی و از آن کلن سازند و ما را به برلین بفرستند. اما، ما در ۲۴ ساعت و در اساس، در پرتو مارکس، مواضع را بدست خود گرفتیم؛ روزنامه از آن ما شد؛ در عوض، ما گذشتی از خود نشان دادیم و هنریش بورگرس (Burgers) (۳۲) را به گروه هیأت تحریریه در آوردیم. او مقاله ای (در شماره ۲) نوشت و پس از آن، دیگر هیچ مقاله ای از او نیامد. ما، همانا، به کلن نیاز داشتیم، نه به برلین. نخست اینکه کلن مرکز ایالت راین است که انقلاب فرانسه را از سر گذرانیده، از رهگذر قانون ناپلئون (۳۳) شناخت قانون معاصر را فرا گرفته، صنایع بزرگی در سرزمین خود پدید آورده و در کل، در آن هنگام از همه جهت بخش پیشرفته آلمان بود. ما با برلین آن روز، با بورژوازی که تازه زاده شده بود، با بازاریهایش که در سخن بی شرم و در عمل بزدل و برده مآب بودند، با کارگران یکسره رشد نیافته اش، با بوروکراتهای بی شمارش، نوکران درگاهی و درباری اش، با همه ویژگیهای شهریش که تنها «مقری» بیش نبود، بیاری مشاهدات خود آشنا بودیم. اما، این نکته از اهمیتی قاطع برخوردار بود که در برلین حقوق محقر پروس فرمانروا بود و قاضیان حرفه یی به محاکمات سیاسی رسیدگی میکردند، اما، در راین قانون ناپلئون نافذ بود که محاکمات پرونده های مطبوعاتی برایش بیگانه بود، زیرا سانسور موجود را در نظر داشت، و جلب به دادگاههای منصفه، نه برای سرپیچی سیاسی از قانون، بلکه تنها برای تبهکاری بود. در برلین، پس از انقلاب، شلوفل (۳۴) جوان به دستاویزی پوچ به یک سال زندان محکوم شد، اما در راین، ما از آزادی بی چون و چرای مطبوعاتی برخوردار بودیم و از آن، تا آخرین حد امکان بهره گرفتیم.

ما اول ژوئن سال ۱۸۴۸، تنها با بکاربردن بخشی بسیار کوچک از سرمایه سهامی نه چندان بزرگ، به چاپ روزنامه آغاز کردیم؛ آری، خود سهامداران هم بیش از آنچه که باید، غیرقابل اعتماد بودند. پس از نخستین شماره، نیمی از آنان رفتند و در پایان ماه، یک تن از آنان هم،

دیگر نمانده بود.

قانون اساسی هیأت تحریریه، بسهولت به دیکتاتوری مارکس انجامید. روزنامه بزرگ یومیه که می بایست در ساعتی معین منتشر شود، با سازمانی جز این، نمی تواند پیگیرانه خط مشی خود را عملی سازد. افزوده بر آن، در اینجا دیکتاتوری مارکس برای ما چیزی بود خود بخود روشن، بی چون و چرا و همه ما از دل و جان آن را پذیرفته بودیم.

روزنامه، از اینکه پرآوازه ترین روزنامه آلمانی سالهای انقلاب شده بود، در نوبت نخست، وامدار فراست و مشی استوار وی بوده است.

برنامه سیاسی "Neue Rheinische Zeitung"، دو ماده اساسی داشت:

جمهوری واحد و تقسیم نشونده دموکراتیک آلمان و جنگ با روسیه که زنده ساختن دوباره لهستان را در خود داشت.

در آن هنگام، خرده بورژوازی دموکرات، به دو فراکسیون پخش شده بود. شمال آلمان که خواهان امپراتور دموکرات پروس بود، و جنوب آلمان که در آن هنگام می توان گفت ویژه بادن بود و خواهان تبدیل آلمان به جمهوری فدراتیو، با الگوی سوئیس. ما می بایست با هر دو فراکسیون مبارزه کنیم. هم پروسی کردن آلمان و هم ابدی گردانیدن پراکندگی آن در دولتهای بی شمار کوچک، به گونه ای یکسان، با مصالح پرولتاریا ناهمخوان بود. مصالح پرولتاریا، آزادانه خواهان یگانگی نهایی آلمان در ملتی واحد و تنها این بود که می توانست آن میدان نبردی را که در آنجا پرولتاریا و بورژوازی زورآزمایی خود را در پیش داشتند، از هر گونه موانع کوچکی که مرده ریگ گذشته است، پاک سازد. اما، در همین هنگام، مصالح پرولتاریا با استقرار فرمانفرمایی پروس، سخت در تضاد بود: دولت پروس با همه نظم خود، سنتهای خود، و دودمان خویش، درست همان خصم جدی داخلی بود که انقلاب در آلمان، می بایست آن را از پای درآورد. گذشته از این پروس تنها با پاره پاره کردن آلمان، تنها با جدا ساختن اتریش آلمانی می توانست آلمان را متحد سازد. برنامه انقلابی ما برای آینده نزدیک می توانست تنها چنین باشد: نابودی دولت پروس، از هم فروپاشانیدن اتریش و وحدت واقعی آلمان، چون جمهوری. و انجام این برنامه از راه جنگ با روسیه و تنها از این راه، شدنی بود. به این ماده اخیر، دوباره اشاره خواهم کرد.

در کل، لحن روزنامه، با طنطنه، جدی و یا وجدآمیز نبود. ما تنها دارای دشمنانی پست بودیم و رفتار ما با همه آنها، بی استثناء، با نفرتی بسیار همراه بود. سلطنت پنهانکار، خرمگسان درگاه، درباریان، "Kreuz Zeitung" (۳۵)، کوتاه سخن، همه «ارتجاع» متحد که چنین خشم اخلاقی «آدم تنگ نظر» را برمیانگیخت، از سوی ما تنها با ریشخند و تحقیر روبرو می شد. اما، رفتار ما با بتهای تازه ای که انقلاب ساخته بود: وزیران مارس (۳۶)، مجلسهای فرانکفورت و برلین (۳۷) و راستها و چپهای آنان، بهتر از آن نبود. نخستین شماره روزنامه، با مقاله ای آغاز گردیده بود که در آن پستی و خواری پارلمان فرانکفورت، بیهودگی نطقهای دراز آن و بیمورد بودن

قطعنامه های بزدلانه اش، بیاد ریشخند گرفته شده بود. این مقاله برای ما به ارزش نیمی از سهامدارانمان تمام شد. پارلمان فرانکفورت حتی یک باشگاه مباحثه هم نبود؛ در آنجا، می توان گفت که هیچ بحثی نمی شد و در بیشتر موارد، رساله های آکادمیک را که بیشتر آماده شده بود، بر زبان می آوردند و قطعنامه هایی تصویب می کردند که می بایست به کوتاه بین آلمانی الهام ببخشد، اما هیچکس، در کل، اعتنایی هم به این قطعنامه ها نمی کرد.

در همین هنگام، مجلس برلین اهمیتی بزرگ داشت: این مجلس با نیرویی واقعی رویارویی میکرد، مباحثه و مصوباتش نه در زمینه ای پوچ بود و نه در بلندیهایی آنسوی ابرهای مجلس فرانکفورت. از این رو، توجهی بزرگ به آن میکردند. اما، روش سختی که ما نسبت به معبودهای چپ آنجا – شولتسه – دلیچ (Schulze - Delitzsch) (۳۸)، برندس (Berends) (۳۹)، السنر (Elsner) (۴۰)، اشتاین (Stein) (۴۱)، و جز آنها – داشتیم، قاطعیتش کمتر از روش ما نسبت به فرانکفورتیها نبود؛ ما، دودلی، ترس و خرده گیریهای حسابگرانه آنها را، بی امان افشا میکردیم و نشان می دادیم که چگونه آنها با مصالحه های خود، گام به گام، بیش از پیش به انقلاب خیانت می کنند. بدیهی است، این کار مایه هراس خرده بورژوازی دمکرات بود که تازه، این بتها را برای استعمال شخصی خود تراشیده بود. اما، این هراس و دهشت می رسانید که تیر ما، درست به هدف خورده است.

درست به همین گونه، ما علیه خیالاتی هم مبارزه میکردیم که خرده بورژوازی گسترش داده بود و بنابراین، گویا انقلاب با روزهای ماه مارس به پایان رسیده و تنها این مانده است که میوه هایش را بچینند. فوریه و مارس، تنها در صورتی می توانستند برای ما اهمیت انقلاب واقعی را داشته باشند که نه اینکه پایان، بلکه برعکس، خاستگاه جنبش دراز مدت انقلابی باشند که در آن، چنانکه در روزگار دگرگونیهای بزرگ فرانسه بود، خلق در جریان مبارزه شخصی خود رشد می یافت، حزبها سخت تر و سخت تر مجزا می شدند تا اینکه یکسره با طبقات بزرگ – بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا – همخوان گردند و پرولتاریا در چند نبرد، موضعی را از پی موضعی دیگر تسخیر میکرد. از اینرو، ما همچنین در هر جایی که خرده بورژوازی می خواست ناهمسویی طبقاتی خود را با عبارت محبوب همیشگی خویش – آخر، ما همه خواهان چیز واحدی هستیم و همه اختلاف نظرها ثمره سوء تفاهم است –، پرده پوشی کند، علیه آن برمی خاستیم. اما، هر چه کمتر به خرده بورژوازی اجازه می دادیم که برای خود تصوراتی دروغین از دموکراسی پرولتری ما بسازد، رامتر و سخن شنواتر می شد. هر چه علیه آن ﴿خرده بورژوازی م﴾ تندتر و قاطع تر برخیزند، نرمتر می شود و گذشتهایی بیشتر در برابر حزب کارگری می کند. این نکته برای ما ثابت شده است.

سرانجام، (به گفته مارکس) ما، کرتینیسیم ﴿سفاهت، ابلهی م﴾ پارلمانی مجلسهای گوناگون باصطلاح ملی را کشف کردیم. این آقایان همه ابزارهای حاکمیت را از دست دادند و آنها را دوباره

— بخشی را داوطلبانه —، به حکومتها سپردند. دوش بدوش حکومت های ارتجاعی که در برلین و فرانکفورت نیرو گرفته بودند، مجالس زبونی هم بودند که در عین حال گمان می بردند قطعنامه های عاجزانه آنها جهان را واژگون می سازد. همگان و از جمله چپهای افراطی، قربانیان این خود فریبی ابلهانه بودند. اما، ما به آنها تکرار می کردیم: پیروزی پارلمانی شما، در عین حال شکست واقعی شما نیز خواهد بود.

هم در برلین و هم در فرانکفورت، چنین شد. هنگامیکه «چپ» اکثریت یافت، حکومت همه مجلسها را منحل کرد؛ او «حکومت — م.م.» می توانست اجازه چنین کاری به خود بدهد، زیرا مجلس اعتماد خلق را از دست داده بود.

هنگامی که پس از آن، من کتاب بوژار (Bougeart)(۴۲) را درباره مارات می خواندم، دیدم که ما از بسیاری جهات، تنها ناخودآگاهانه الگوی بزرگ واقعی (نه آن الگوی دروغینی که سلطنت طلبان ساخته اند) "Amidu Peuple"(۴۳) را تقلید کرده ایم و اینکه همه زوزه های خشمگینانه و همه ساخته کاریهای تاریخ که در پرتو آن، می توان گفت در مدت یک سده، تنها بر سیمای یکسره تحریف شده مارات آگاهی بوده، سببش تنها آن است که وی بی رحمانه، نقاب از چهره بتهای آن روزگار — لافایت (Lafayette)(۴۴)، بایلی (Bailly)(۴۵) و دیگران برکنده و در سیمای آنان، جنایتکاران پایان یافته انقلاب را رسوا کرده بود و دیگر اینکه وی نیز چون ما، انقلاب را پایان یافته نمی دانست و می خواست که آن «انقلاب — م.م.» را پایان نیافته به رسمیت بشناسند. ما آشکارا اعلام داشتیم، جهتی که ما در نظر داریم تنها هنگامی می تواند به مبارزه برای رسیدن به هدفهای واقعی حزب ما آغاز کند که افراطی ترین حزب رسمی امروز آلمان، حکومت را در دست داشته باشد: در آن هنگام است که ما در مورد آن «حزب — م.م.» به مخالفت برمی خیزیم.

اما، رخدادها خودشان غمخواری کردند که پاپای ریشخند کردن دشمنان آلمانی، سخنان پرهیجان آتشین نیز طنین افکن شوند. هنگام قیام کارگران پاریس در ژوئن سال ۱۸۴۸(۴۶)، ما در پاسگاه خود انجام وظیفه میکردیم. ما، با عزمی راسخ، با همان نخستین شلیک به هواداری از قیام کنندگان برخاستیم. پس از شکست آنان، مارکس در یکی از سترگ ترین مقاله هایش، شکست خوردگان را گرامی داشت(۴۷*).

اینجا بود که واپسین سهامداران، ما را ترک کردند. اما، ما از این خرسند بودیم که در هنگامیکه بورژوازی و بازاریان همه کشورها تهمت های کثیف خود را نثار شکست خوردگان میکردند، در آلمان و می توان گفت در همه اروپا، روزنامه ما یگانه روزنامه ای بود که درفش پرولتاریای تارومار شده را برافراشته نگاه داشته بود.

ما سیاست خارجی ساده ای داشتیم: برخاستن به دفاع از هر خلق انقلابی، فراخواندن اروپای انقلابی به جنگی همگانی، علیه تکیه گاه نیرومند ارتجاع اروپا، یعنی روسیه. از روز ۲۴

فوریه (۴۸) بر ما روشن گردید که انقلاب تنها یک دشمن واقعی هراس انگیز دارد و آنهم روسیه است و پا به پای آنکه جنبش در اروپا دامنه ای همگانی می یابد، ضرورت برخاستن به پیکار، برای دشمن مبرمتر میگردد. رخدادهای وین، میلان و برلین، می بایست یورش روسیه را متوقف سازند، اما هر چه انقلاب به روسیه نزدیکتر می رفت، ناگزیر بودن این یورش حتمی تر می گردید. اما، اگر می شد آلمان را بجنگ علیه روسیه برانگیخت، آنگاه فرجام کار هابسبورگها (۴۹) و هوهنتسولرنها (۵۰) فرا می رسید و انقلاب در همه جولانگاهها پیروز می شد.

تا دم یورش واقعی روسها به مجارستان که پیشگویی ما را یکسره تأیید کرد و نقشی قاطع در شکست انقلاب داشت، این خط سیاسی در همه شماره های روزنامه دیده می شد.

هنگامیکه در بهار سال ۱۸۴۹، نبرد مرگ و زندگی نزدیک می شد، لحن روزنامه در هر شماره، تندتر و پرهیجان تر می گردید. ویلهلم ولف (۵۱) در «میلیارد سیلزی» (هشت شماره) (۵۲)، به دهقانان سیلزی یادآوری کرد که چگونه به هنگام رهایی یافتن آنها از بندگی فئودالی، ملاکان بیاری حکومت، آنها را از نگاه پول و هم از نگاه زمین، فریب دادند و خواستار یک میلیارد تالر غرامت شدند.

همزمان با آن، در ماه آوریل، اثر مارکس درباره کار مزدوری و سرمایه به شکل سرمقاله در روزنامه پدیدار شد که به گونه ای مشخص، یادآور تدارک نبردی عظیم و تندی گرفتن تضادها در فرانسه، ایتالیا، آلمان و مجارستان بود. بویژه، شماره های فوق العاده در آوریل و مه، خلق را به آمادگی جنگی فرا می خواندند.

در سرتاسر آلمان از اقدامات جسورانه ما، در دژ درجه یک پروسی، در برابر سیمای پادگان هشت هزار نفری و زندان انفرادی آن، در شگفت بودند؛ اما، ۸ تفنگ پیاده نظام و ۲۵۰ فشنگ جنگی در اتاق هیأت تحریریه و کلاههای سرخ رنگ یاکوبی حروفچینان، به ساختمان، نیز در چشمان افسران، شکل دژی را داده بود که تسخیر آن با یورشی ساده، ناممکن می نمود. سرانجام، روز ۱۸ مه سال ۱۸۴۹، ضربت فرود آمد.

در درسدن و البرفلد، قیامها سرکوب شدند، در ایزرلون قیام کنندگان محاصره گردیدند؛ ولایت راین و وستفالی مملو از سپاهیان گردیدند که پس از سرکوب نهایی ولایت راین پروس، می بایست علیه پفالتس و بادن به حرکت درآیند. در آن هنگام بود که حکومت، سرانجام جرأت آن را یافت که به ما برسد. برخی از اعضای هیأت تحریریه در معرض پیگرد قضایی قرار گرفتند؛ دیگران چونان غیر پروسیها شامل تبعید شدند. کاری هم نمی شد علیه آن انجام داد، زیرا در پشت سر حکومت، یک سپاه مکمل ارتشی ایستاده بود. ما ناچار شدیم دژ خود را وانهییم، اما ما با اسلحه و مهمات، با موزیک و با پرچم برافراشته واپسین شماره سرخ که در آن به کارگران کلن در باره راههای غیرقابل اطمینان هشدار داده بودیم، واپس نشستیم و به آنان گفتیم:

«اعضای هیأت تحریریه "Neue Rheinische Zeitung" هنگام جدائی با شما، از شما برای

همراهی تان با آنان سپاسگذارند. رهایی طبقه کارگر، همواره و در همه جا واپسین سخن آنان خواهد بود»

"Neue Rheinische Zeitung" اندکی پیش از فرا رسیدن نخستین سالگرد انتشارش، بدینگونه به هستی خود پایان داد. این روزنامه که می توان گفت بی هیچ پولی کارش را آغاز کرده بود – مبلغ نه چندان بزرگی که به آن وعده داده شده بود، چنانکه گفتم پرداخت نگردید –، در ماه سپتامبر تیراژ خود را نزدیک به ۵۰۰۰ رسانید.

هنگام جاری کردن وضع فوق العاده در کلن، انتشار روزنامه متوقف شده بود و در نیمه اکتبر می بایست همه کارها را از نو آغاز کرد. اما، در ماه مه سال ۱۸۴۸ هنگامیکه روزنامه را ممنوع کرده بودند، دارای شش هزار مشترک بود و در همان هنگام "Kölnische Zeitung" (۵۳)، به اعتراف خودش، بیش از ۹۰۰۰ مشترک نداشت. هیچ روزنامه آلمانی – نه پیشتر، نه پس از آن – از چنین نیروی تأثیری برخوردار نبود و نتوانسته بود چون "Neue Rheinische Zeitung" تا این اندازه به توده های پرولتر هیجان ببخشد. این را روزنامه، پیش از همه، وامدار مارکس بود.

هنگامی که ضربت فرود آمد، اعضای هیأت تحریریه پراکنده شدند. مارکس به پاریس رفت که در آنجا برای برخورداری که روز ۱۳ ژوئن سال ۱۸۴۹ فرا رسید (۵۴)، تدارک دیده می شد. ویلهم ولف هم جای خود را در پارلمان فرانکفورت اشغال کرد – هنگامی بود که این مجلس می بایست میان منحل شدن از بالا و یا پیوستن به انقلاب، یکی را برگزیند –، منهم به پفالتس رفتم و آجودان فوج داوطلب ویلیش شدم.

در نیمه فوریه – آغاز مارس سال ۱۸۸۴ نوشته شده است.

در روزنامه "Der Sozialdemokrat" شماره ۱۱، ۱۳

مارس ۱۸۸۴ چاپ شده است.

امضاء: ف. انگلس.

ترجمه از متن آثار ک. مارکس و ف. انگلس. چ ۲. ج ۲۱. ص ۱۴ – ۲۲.

ف. انگلس

انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست (۵۵)

از دیدگاه من، حال و روز در ایتالیا بدینگونه است.

بورژوازی که به هنگام مبارزه در راه استقلال ملی بر سر کار آمد و در دوران پس از آن، نتوانست و نخواست پیروزی خود را تا به پایان برساند. او «بورژوازی - م.» بازمانده های فئودالیسم را نابود ساخت و تولید ملی را در زمینه کنونی بورژوازی، تجدید سازمان نکرد. بورژوازی که قادر نبود برتریهای نسبی و موقت نظام سرمایه داری را در کشور تأمین کند، همه دشواریها و مشقتهای آن نظام را بر این کشور باز کرد. بورژوازی به این هم قناعت نکرد و با شیادیهای کثیف مالی خویش، برای همیشه، هرگونه احترام و اعتماد را از دست داد.

خلق زحمتکش - دهقانان، پیشه وران، کارگران کشاورزی و صنعتی -، از یکسو در زیر شکلهای بسیار کهن ستم که نه تنها از روزگار فئودالیسم، بلکه از جهان باستان به میراث رسیده (Mezzadria) سیستم نیمه اجاره ای) لاتیفوندی در جنوب که در آنجا، دام عرصه را بر انسان تنگ میکند) و از سوئی دیگر، با ددمنشانه ترین نظام مالیاتی که تاکنون بورژوازی اختراع کرده است، در زیر فشار است. در اینجا، جای آن دارد که به همراهی مارکس بگوییم: «ما، در هر یک از رشته های دیگر مثل همه کشورهای قاره یی اروپای باختری، نه تنها از توسعه تولید سرمایه داری، بلکه از بسنده بودن رشد آن نیز رنج می بریم. پا به پای بدبختیهای دوران کنونی، بدبختیهای گوناگون موروثی نیز ما را رنج می دهد که هستی آنها، زاده آن است که شیوه های بسیار کهن تولید که روزگارشان به سر رسیده است و مناسبات اجتماعی و سیاسی کهنه همراه آنان، به زندگی بی مقصود دوام می دهند. ما نه تنها از زندگان، بل از مردگان نیز در عذابیم. مرده به زنده چنگ می اندازد!» (۵۶)

چنین حال و روزی به بحران می انجامد. در همه جا، توده های تولید کننده به هیجان در می آیند؛ آنها، در برخی جاها، هم اکنون سر به شورش برمی دارند. این بحران، ما را بکجا میکشاند؟ چنین می نماید که حزب سوسیالیست بسیار جوان است و بسبب شرایط اقتصادی، ضعیف تر از آن است که به پیروزی بی درنگ سوسیالیسم امیدوار باشد. در کشور، مردم روستانشین بسیار بیشتر از مردم شهرنشین هستند؛ در شهرها، صنایع بزرگ رشدی ناچیز دارد و در نتیجه، پرولتاریای واقعی در آنجا اندک است؛ اکثریت با پیشه وران، دکانداران کوچک و عنصرهای بی طبقه، یعنی با توده ای است که میان بورژوازی کوچک و پرولتاریا وضعی ناستوار دارد. بیشتر این بورژوازی کوچک و میانه حال قرون وسطایی که در حال انحطاط و متلاشی شدن است، همان پرولتاریای آینده هستند که در این دم، هنوز پرولتر نشده اند. تنها این طبقه که پیوسته در معرض خطر بیخانمانی اقتصادی است و امروز به نومییدی رسیده است، می تواند توده مبارزان و پیشوایان جنبش انقلابی را به روی آورد. دهقانانی که بسبب پراکندگی منطقه یی و بیسوادی خود نمی توانند ابتکار واقعی نشان دهند، اما با اینهمه، متحدانی نیرومند و ضروری خواهند بود، از آن پشتیبانی میکنند.

در صورتی که کامیابی، کم و بیش، از راه مسالمت بدست آید، تغییر معمولی کابینه انجام می گیرد و جمهوریخواهان «عطف پذیر» (۵۷)، کائوتسکی و شرکاء بر سر حکومت می آیند؛ اما، اگر

انقلابی رخ دهد، جمهوری بورژوازی پدید خواهد آمد.

حزب سوسیالیست در چنین اوضاع و احوالی، بایستی چه نقشی داشته باشد؟

تاکتیکی که از سال ۱۸۴۸، بیش از همه کامیابی سوسیالیستها را تأمین کرده، تاکتیک «مانیفست کمونیستی» بوده است. «در مرحله های گوناگون پیشرفت که مبارزه پرولتاریا با بورژوازی از آن می گذرد، سوسیالیستها (۵۸*)، همواره نماینده مصالح جنبش، در کل هستند... آنها برای دستیابی بر نزدیکترین هدفها و در راه مصالح طبقه کارگر می رزمند، اما در عین حال، آنان در جنبش امروز، از جنبش فردا نیز دفاع میکنند». از این رو، آنها در هر یک از دوره های رشد مبارزه، میان این دو طبقه، فعالانه شرکت میکنند و هیچگاه از دیده دور نمی دارند که این دوره ها تنها مرحله هایی هستند که به هدف اساسی می انجامند، یعنی به پیروزی پرولتاریا در بدست آوردن حاکمیت سیاسی، همچون ابزار دگرگون ساختن جامعه. جای آنها در صفوف کسانی است که در راه دستیابی بر هر کامیابی بی میانجی، به سود طبقه کارگر می رزمند. اما، آنها همه این کامیابیها را - چه سیاسی و چه اقتصادی -، تنها چون پاداشی جداگانه ارزیابی میکنند. از این رو، آنها به هر جنبش انقلابی و یا پیشرو، چون گامی در سوی راه خویش می نگرند؛ وظیفه ویژه آنها آن است که دیگر احزاب انقلابی را به پیش برانند و در صورت پیروزی یکی از آنها، از مصالح پرولتاریا دفاع کنند. این تاکتیک که هیچگاه هدف بزرگ را از دیده بدور نمی دارد، سوسیالیستها را از آن نومیدی و دلسردی که دیگر حزبهای دارای آینده نگری کمتر - خواه جمهوریخواهان ناب باشند و خواه سوسیالیست های رقیق القلب -، بناگزیر دچارش می گردند، و می رهاند؛ این حزبها، آنچه را که مرحله ای است ساده، چون هدف نهایی جنبش می پذیرند.

این را در مورد ایتالیا به کار می بندیم.

پس، پیروزی که در حال متلاشی کردن بورژوازی و دهقانان است، امکان دارد به تشکیل کابینه جمهوریخواهان «عطف پذیر» بیانجامد. این، حقوق انتخاباتی همگانی و آزادیهای بسیار بیشتری برای جنبش (آزادی مطبوعات، اجتماعات، اتحادیه ها و از میان رفتن "Ammonizione" مراقبت پلیسی) و جز اینها) یعنی سلاح نوینی به ما می دهد که نباید آن را نادیده گرفت. با اینکه جمهوری بورژوازی به سرپرستی همان مردمان و تنی چند از مازینیستها (۵۹) پدید می آید، این، آزادی و میدان فعالیت ما را دست کم، برای زمانی گسترش خواهد داد. آخر، بگفته مارکس، جمهوری بورژوازی، یک شکل سیاسی است و تنها در آنجاست که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی می تواند به بازگشائی خویش برسد. در باره آن تأثیری که بر اروپا خواهد بود، جای سخنی هم نیست.

پس، پیروزی جنبش انقلابی کنونی، نمی تواند چنان باشد که به ما توان ندهد و برای ما "Ambiente" زمینه مساعد فراهم نسازد. بدین سان، اگر ما خود را کنار بکشیم و اگر در روش خود نسبت به احزاب "Affini" همسایه به انتقاد منفی ناب محدود شویم، خطایی بس

بزرگ مرتکب شده ایم. ممکن است لحظه ای فرا رسد که ما باید، با آنها همکاری مثبت داشته باشیم، اما چه کسی می داند که این لحظه، چه هنگام فرا خواهد رسید؟

چنین می نماید که آماده ساختن بی میانجی جنبش – جنبشی که از آن طبقه ای نیست که ما نماینده اش هستیم –، کار ما نباشد. اگر رادیکالها و جمهوریخواهان چنین می شمارند که لحظه بیرون آمدن به خیابانها فرا رسیده است، بگذار آنها به هیجان خود میدان بدهند. اما، درباره خودمان باید بگویم که ما فریب وعده های با دبدبه این آقایان را چنان بسیار خورده ایم که دیگر بار به تله نیفتیم. اعلامیه ها و دسیسه های آنها نباید بر ما تأثیری بگذارد. اگر ما موظف به پشتیبانی از هر جنبش واقعی خلقی هستیم، پس موظف نیز هستیم که هسته حزب پرولتری را که تازه تشکیل گردیده است، بیهوده قربانی نکنیم و اجازه ندهیم که پرولتاریا در شورشهای بی ثمر محلی، کشتار شود.

برعکس، اگر جنبش، براستی جنبش همگانی ملی باشد، آنگاه افراد ما پیش از آنکه از آنان دعوتی شود، جای خود را در آنجا می گیرند و روشن است که شرکت ما در چنین جنبشی بدیهی است. اما، در چنین موردی باید بر خود روشن سازیم و می بایست در این باره آشکارا اعلام داریم که ما چون حزبی مستقل که برای موقت، در اتحاد با رادیکالها و جمهوریخواهان بوده، اما از ریشه با آنها تفاوت دارد، شرکت میکنیم؛ و اینکه ما درباره پی آمد مبارزه در صورت پیروزی هیچ خیال واهی نداریم؛ و اینکه این پی آمد، به هیچ روی نمی تواند ما را خرسند سازد و برای ما تنها یکی از مراحل است که به آن دست یافته ایم و تنها یک پایگاه عملیاتی برای پیروزی های بعدی است؛ و اینکه در همان روز پیروزی، راههای ما را از هم جدا می گردند؛ و اینکه ما از همان روز، در مورد حکومت تازه، مخالفانی تازه هستیم، اما، نه مخالفانی واپسگرا، بلکه پیشگام و مخالفانی از چپ افراطی که به پیروزی های نوین، بیرون از چارچوبی که بدست آمده است، می شورانند و برمی انگیزانند.

ممکن است پس از پیروزی که با هم بدست آوردیم، چند پست در حکومت تازه به ما پیشنهاد کنند، اما بی شک چنان پیشنهاد میکنند که ما در اقلیت باشیم. بزرگترین خطر در همین است. پس از انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸، دموکرات – سوسیالیست های فرانسه (از روزنامه "Re Forme" (۶۰) لدر – رولن (Ledru - Rollin) (۶۱)، لوئی بلان (Blane) (۶۲) فلوکن (Flocon) (۶۳) و جز اینها)، با پذیرفتن این پست ها دچار خطا شدند (۶۴). آنها که اقلیتی در حکومت بودند، داوطلبانه، مسئول همه پلیدیها و خیانتهایی گردیدند که اکثریت پدید آمده از جمهوریخواهان ناب، علیه کارگران مرتکب شده بودند. در عین حال، حضور این آقایان در حکومت، فعالیت انقلابی طبقه کارگر را که آنها مدعی نقش نمایندگی آن بودند، یکسره فلج ساخت.

همه آنچه که در اینجا آمده، تنها عقیده شخصی من است؛ از آنجا که از من این عقیده را می پرسند، آنها با دو دلی بزرگ، این است که آن را باز می گویم. درباره تاکتیک مشترک باید

بگویم که من بدرستی آن در سرتاسر زندگی خود اطمینان یافته‌ام؛ این هیچگاه مرا دچار اشکال نکرده است. اما، کار گرفتن از آن در حال و روز کنونی ایتالیا، نکته ای است دیگر. مسأله را باید در محل باز گشود و تصمیم در باره آن با کسانی است که در کانون رخدادها هستند.

بتاریخ ۲۶ ژانویه سال ۱۸۹۴ نوشته شده است.

۱ فوریه سال ۱۸۹۴ در مجله "Critiea Sociale" شماره ۳، چاپ شده است.
امضاء: فریدریش انگلس

ترجمه از روی متن آثار ک. مارکس و ف. انگلس،
چ، ۲، ج، ۲۲، ص ۴۵۷ - ۴۶۰.

* توضیحات

- (۱) "The People's Paper" (روزنامه خلقی) - روزنامه یومیه چارتیستی بود که از ماه مه ۱۸۵۲ تا ژوئن ۱۸۵۶ در لندن منتشر می شد؛ از اکتبر سال ۱۸۵۲ تا دسامبر سال ۱۸۵۶، مارکس و انگلس هم در این روزنامه همکاری می کردند. در ژوئن سال ۱۸۵۸، روزنامه به دست سوداگران بورژوازی افتاد - مترجم.
- (۲) باربس، آرمان (۱۸۰۹ - ۱۸۷۰) - انقلابی فرانسوی، دموکرات خرده بورژوا؛ از فعالان انقلاب سال ۱۸۴۸ بود و به جرم شرکت در نبردهای ۱۵ ماه مه ۱۸۴۸، به زندان ابد محکوم و در سال ۱۸۵۴ بخشوده شد - م.
- (۳) راسپایل، (۱۷۹۴ - ۱۸۷۸) دانشمند طبیعت شناس فرانسه، سوسیالیست و نزدیک به پرولتاریای انقلابی، در انقلابهای ۱۹۳۰ و ۱۸۴۸ شرکت داشت؛ نماینده در مجلس مؤسسان - م.
- (۴) بلانکی، لویی اگوست (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) - انقلابی فرانسوی، کمونیست - تخیلی، در دوران انقلاب سال ۱۸۴۸، در افراطی ترین جناح چپ جنبش دموکراتیک و پرولتری در فرانسه بود، چند بار به زندان محکوم گردید. - م.
- (۵) در جلسه شورای کل، بتاريخ ۲۰ فوریه سال ۱۹۷۲، پیشنهاد برگزاری نخستین سالگرد کمون پاریس در روز ۱۸ مارس، با یک میتینگ همگانی در لندن، تصویب شده بود. اما، میتینگ علنی در واپسین دقیقه ها برهم خورد، زیرا صاحب ساختمان از واگذاری تالار خودداری کرد. با اینهمه، اعضای انترناسیونال و کسانی که در کمون شرکت داشتند، در روز ۱۸ ماه مارس جلسه باشکوهی به افتخار نخستین انقلاب پرولتری برپا کردند. در این جلسه، سه قطعنامه که

مارکس برای میتینگ نوشته بود، تصویب گردید - م.

(۶) نسخه خطی «ملی کردن زمین» یکی از مهمترین اسناد مارکسیسم درباره مسأله ارضی است. این سند را مارکس بمناسبت بحث پیرامون ملی کردن زمین که در بخش منچستر انترناسیونال جریان داشت، نوشته است. دوپون ([Dupont])، اژن (اکتبر ۱۸۳۱ - ۱۸۸۱) شخصیت برجسته جنبش بین المللی کارگری، کارگر فرانسوی، شرکت کننده انقلاب سال ۱۸۶۲ در فرانسه بود؛ از سال ۱۸۶۲ در لندن می زیست، عضو شورای کل انترناسیونال بود، در همه کنگره ها شرکت داشت و در سال ۱۸۷۴ به ایالات متحده آمریکا رفت. در نامه به انگلس، بتاريخ ۳ مارس از سردرگمی در دیدگاههای اعضای بخش، پیرامون مسأله ارضی خبر داده و با خلاصه کردن ۵ ماده سخنرانی آینده خود، از مارکس و انگلس خواهش کرده بود که نظریات خود را بنویسند تا وی بتواند این نظریات را پیش از جلسه بخش، در سخنانش درآورد. مارکس نظریات گسترده و بنیادی خود را پیرامون مسأله ملی کردن زمین ارائه کرد که دوپون، یکسره از آن در گزارش خود بهره گرفت. مارکس مسأله ارضی را که به سخن او، مسأله ای است بزرگ، در وابستگی نزدیک با وظایف انقلاب پرولتری و دگرگونی سوسیالیستی همه جامعه، بررسی می کند - م.

(۷*) در نسخه خطی مسوده، پیش از این عبارت آمده است: «درباره ماده ۱».

(۸*) در نسخه خطی مسوده، به جای واژه «استواری» نوشته شده است: «حکم».

(۹*) در نسخه خطی مسوده، به جای واژه «بشریت» نوشته شده است: «جامعه».

(۱۰) Farmer - م.

(۱۱*) در نسخه خطی مسوده، واژه های «از دیدگاه اقتصادی» نیست.

(۱۲*) در نسخه خطی مسوده، این عبارت نیست؛ چنین می نماید که عبارت بالا باید از آن

دوپون باشد.

(۱۳*) در نسخه خطی مسوده، پیش از این عبارت آمده است: «برای ماده ۵».

(۱۴) کنگره انترناسیونال در بروکسل، از ۶ تا ۱۳ سپتامبر سال ۱۸۶۸ تشکیل شده بود. در تدارک کنگره، مارکس بی میانجی شرکت داشت، اما خودش در کنگره حضور نیافت. در کنگره تا یکصد نماینده از سوی کارگران انگلستان، فرانسه، آلمان، بلژیک، سوئیس، ایتالیا و اسپانیا شرکت داشتند؛ درباره واگذاری راههای آهن، ثروتهای زیرزمینی، کانههای ذغال سنگ و معادن دیگر، جنگلها و نیز زمین های قابل شخم به مالکیت اجتماعی، تصمیماتی بسیار مهم گرفته شد. این تصمیم که گواه گذار بیشتر پرودونیستهای فرانسه و بلژیک به موضع کلکتیویسم بود، نمایانگر پیروزی اندیشه سوسیالیسم پرولتری بر رفرمیسم خرده بورژوازی در انترناسیونال بود. همچنین قطعنامه های پیشنهادی مارکس درباره هشت ساعت کار در روز، کار گرفتن از ماشین، روش نسبت به کنگره جامعه صلح و آزادی در سال ۱۸۶۸ در برن (جامعه صلح و آزادی یک سازمان بورژوازی - پاسیفیستی بود که برخی از خرده بورژواها و جمهوریخواهان و لیبرالهای بورژوازی در

سال ۱۸۶۷ در سوئیس تشکیل داده بودند.) و نیز قطعنامه ای که ف. لسنر از سوی هیأت نمایندگی آلمان ارائه کرده و در آن، پیشنهاد شده بود کارگران همه کشورها «کاپیتال» ک. مارکس را بیاموزند و به ترجمه آن از آلمانی به دیگر زبانها یاری کنند، در کنگره تصویب گردید. م -

(۱۵) سزار دوپاپ (De Paepe)، (۱۸۴۲ - ۱۸۹۰) شخصیت برجسته جنبش کارگری و سوسیالیستی بلژیک، عضو انترناسیونال و نماینده در چند کنگره انترناسیونال بود، پس از سال ۱۸۷۲، چندی از باکونیستها پشتیبانی می کرد؛ او یکی از بنیادگذاران حزب کارگری بلژیک است.

م -

(۱۶*) در نسخه خطی مسوده، به جای واژه های پسین آمده است: «آینده نشان خواهد داد که زمین، تنها می تواند در مالکیت ملی باشد».

(۱۷*) در نسخه خطی مسوده، به جای واژه های «که اساس اینها بر آن است»، نوشته شده است: «که از آن هستی گرفته اند» ناپدید خواهند شد و «جامعه به اتحاد تولید کنندگان آزاد بدل خواهد گشت».

(۱۸*) در نسخه خطی مسوده، به جای واژه «ملی» نوشته شده است: «طبیعی».

(۱۹*) در نسخه خطی مسوده، واژه «بشر دوستانه» خط خورده است.

(۲۰) کنگره رفاقت بین المللی کارگران در لاهه، از ۲ تا ۷ سپتامبر سال ۱۸۷۲ تشکیل شده بود. در این کنگره، ۶۵ نماینده از ۱۵ سازمان ملی بودند. کار کنگره را خود مارکس و انگلس اداره می کردند. در این کنگره، مبارزه چندین ساله مارکس و انگلس و همزمانش علیه همه گونه های سکتاریسم خرده بورژوازی در جنبش کارگری به انجام خود رسید. فعالیت انشعابگرانه آنارشیستها نکوهش شد و رهبران شان از انترناسیونال اخراج گردیدند. تصمیمات کنگره لاهه شالوده را برای پدید آوردن احزاب مستقل سیاسی طبقه کارگر در کشورهای گوناگون پی ریزی کرد - م.

(۲۱) بنگرید: زیرنویس! «درباره فعالیت سیاسی طبقه کارگر» در همین کتاب، ص ۲۶ - م.

شماره ۲۲ - حجت

(۲۲) کنفرانس انترناسیونال اول در لندن، از ۱۷ تا ۲۳ سپتامبر ۱۸۷۱. کنفرانس در شرایط پیگرد شدیدی که پس از شکست کمون پاریس علیه انترناسیونال آغاز گردیده بود، به کار پرداخت و شمار نمایندگانی که در کار آن شرکت داشتند اندک بود: در کار کنفرانس ۲۲ نماینده با رأی قطعی و ۱۰ نماینده با رأی مشورتی بودند. نمایندگی کشورهایی که نتوانسته بودند به کنفرانس نماینده بفرستند، با دبیران وابسته شورای کل بود. در این کنفرانس، مارکس نمایندگی آلمان و انگلس نمایندگی ایتالیا را داشتند.

کنفرانس لندن، در مبارزه مارکس و انگلس در راه پدید آوردن حزب پرولتری، مرحله مهمی بود. در این کنفرانس، قطعنامه ای «درباره فعالیت سیاسی طبقه کارگر» تصویب گردید و بخش اعظم این قطعنامه، پیرو تصمیمات کنفرانس انترناسیونال در لاهه، به اساسنامه همگانی رفاقت بین

المللی کارگران در آمد. در چند قطعنامه کنفرانس. مهمترین اصول تاکتیکی و سازمانی حزب پرولتری فرمولبندی گردید و به رفرمیسم ضریب زده شد. کنفرانس لندن در کار پیروزی اصول حزبی پرولتری بر اپورتونیسم آنارشسیسم، نقش بزرگی داشت - م.

(۲۳) ژول فاور (۱۸۰۹ - ۱۸۸۰)، وکیل دعاوی و رجل سیاسی فرانسه، یکی از رهبران جمهوریخواهان اعتدالی بورژوازی؛ وزیر امور خارجه (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱) کسی که درباره تسلیم پاریس و صلح با آلمان مذاکره کرد، دژخیم اعضای کمون پاریس و یکی از الهام دهندگان مبارزه علیه انترناسیونال - م.

(۲۴) فلیکس پیا (۱۸۱۰ - ۱۸۹۹)، نویسنده اجتماعی فرانسه، دموکرات خرده بورژوا، شرکت کننده در انقلاب سال ۱۸۴۸. او سالهایی چند علیه مارکس و انترناسیونال به مبارزه افترا آمیز اشتغال داشت و برای این کار، از بخش فرانسوی در لندن بهره می گرفت. عضو کمون پاریس هم بوده است - م.

(۲۵) ماری دپره (Deprez)، (۲۹ دسامبر سال ۱۸۴۳ - ۱۳ اکتبر سال ۱۹۱۸)، دانشمند فرانسوی در رشته فیزیک و الکترونیک که امکان انتقال نیروی برق را بی هدر دادن بخشی بزرگ از آن، ثابت کرد. در سال ۱۸۸۲ خط انتقال برق میسباخ - مونیخ (۵۷ کیلومتر، با فشار ۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ وات) و سپس خطوط دیگر (کری - پاریس، ۵۶ کیلومتر و فشار ۵۰۰۰ - ۶۰۰۰ وات) را به کار انداخت - م.

(۲۶) "Rheinische Zeitung für Politik. Handel und Gewerbe" («روزنامه راین درباره مسأله های سیاست، بازرگانی و صنایع») هفته نامه ای که از اول ژانویه سال ۱۸۴۲ تا ۳۱ مارس سال ۱۸۴۸ در کلن چاپ می شد. مارکس، از آوریل سال ۱۸۴۲ با این هفته نامه همکاری می کرد و از اکتبر همان سال یکی از اعضای هیأت تحریریه اش گردید؛ انگلس نیز با این هفته نامه همکاری داشت - م.

(۲۷) "Vorwärts" («به پیش!») - روزنامه آلمانی که از ژانویه تا دسامبر سال ۱۸۴۴، دوبار در هفته چاپ می شد. کارل مارکس و فردریش انگلس با این روزنامه همکاری می کردند - م.

(۲۸) "Deutsche - Brüsseler - Zeitung" («روزنامه آلمانی بروکسل»)، که پناهندگان سیاسی آلمانی در بروکسل بنیاد نهاده بودند و از ژانویه سال ۱۸۴۷ تا فوریه سال ۱۸۴۸ چاپ می شد. مارکس و انگلس از سپتامبر سال ۱۸۴۷ کارمندان دائمی آن بودند و بر سوی آن تأثیری بی میانجی داشتند. این روزنامه به رهبری مارکس و انگلس، ارگان اتحادیه کمونیستها گردید - م.

(۲۹) («روزنامه نو راین») - م.

(۳۰) "New _ York Daily Tribune" (تریبون روزانه نیویورک) روزنامه پیشرو بورژوازی که از سال ۱۸۴۱ تا سال ۱۹۲۴ چاپ می شد. کارل مارکس و فریدریش انگلس از ماه اوت سال ۱۸۵۱ تا ماه مارس سال ۱۸۶۲ با این روزنامه همکاری داشتند - م.

(۳۱) "Neue Rheinische Zeitung. Organ der Demokratie" («روزنامه نو راین»)

ارگان دموکراسی») - روزنامه پومیه ای بود که در کلن از ۱ ژوئن سال ۱۸۴۸ تا ۱۹ ماه مه سال ۱۸۴۹، زیر نظر مارکس منتشر می شد و انگلس هم عضو هیأت تحریریه آن بود - م.

(۳۲) هنریش بورگرس (۱۸۲۰ - ۱۸۷۸)، نویسنده اجتماعی رادیکال آلمان، کارمند «راینیشه تسایتونگ» (۱۸۴۲ - ۱۸۴۳) و یکی از اعضای هیأت تحریریه روزنامه «نویه راینیشه تسایتونگ» بود. از سال ۱۸۵۰ یکی از اعضای کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها و یکی از کمونیستهایی بود که در دادگاه کلن (۱۸۵۲) محاکمه شدند؛ پس از آن، وی از پروگرسیستها شد.

(۳۳) اینجا و پس از آن، انگلس در عبارت قانون ناپلئون تنها قانون مدنی (Code Civil) را که در روزگار ناپلئون اول، در سال ۱۸۰۴ وضع گردید و نام «قانون ناپلئون» به آن داده شد، در نظر ندارد، بلکه منظور او همه سیستم حقوق بورژوازی به مفهوم گسترده آن و شامل پنج قانون (مدنی، دادرسی مدنی، بازرگانی، جنایی و دادرسی جنایی) است که در روزگار ناپلئون اول در سالهای ۱۸۰۴ - ۱۸۱۰ وضع شده بود. این قانون ها در ولایتهای باختری و جنوب باختری آلمان که به تصرف فرانسه ناپلئونی در آمده بود هم، نافذ گردیدند و پس از پیوستن آن به پروس در سال ۱۸۱۵ نیز، همچنان نافذ بودند - م.

(۳۴) شلوفل (Schloffel) گوستا و آدلف (۱۸۲۸ - ۱۸۴۹)، دانشجو و روزنامه نویس آلمانی بود، در انقلاب سالهای ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ در آلمان و مجارستان شرکت داشت و در کارزار کشته شد - م.

(۳۵) "Kreuz Zeitung" («روزنامه صلیبی»)، نامی (که به سبب داشتن نشان نقش چلیپا) به روزنامه "Neue Preo'ss ische Zeitung" («روزنامه نو پروس») داده شده بود؛ این روزنامه از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۹۳۹ در برلین چاپ می شد، ارگان دارودسته ارتجاعی درباری و قداره بندان پروسی بود.

(۳۶) مراد از وزیران مارس، وزیران حکومت پروس است که پس از انقلاب مارس سال ۱۸۴۸ برسر کار آمده بودند، یعنی هانزه مان، کامپهاوزن و دیگر رهبران بورژوازی لیبرال که از سیاست خیانتکارانه سازش با ارتجاع پیروی می کردند - م.

(۳۷) مجلس فرانکفورت - مجلس ملی که پس از انقلاب ماه مارس فرا خوانده شد و جلسات آن از روز ۱۸ مارس سال ۱۸۴۸، در فرانکفورت مابین تشکیل گردید. از میان بردن پراکندگی سیاسی آلمان و تنظیم قانون اساسی سرتاسر آلمان، وظیفه اساسی آن بود. اما، به سبب بزدلی و تزلزل اکثریت و بی تصمیمی و ناپیگیری جناح چپ، پارلمان از اینکه حکومت عالییه کشور را بدست بگیرد، ترسید و نتوانست در مسائل اساسی انقلاب سالهای ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ آلمان مواضعی قطعی اتخاذ کند. ۳۰ ماه مه سال ۱۸۴۹، پارلمان محل اجتماع خود را به اشتوتگارت آورد و ۱۸ ژوئن ۱۸۴۹ بدست نظامیان منحل شد.

مجلس برلین در ماه مه سال ۱۸۴۸ برای تنظیم قانون اساسی «در توافق با مقام سلطنت»، در برلین تشکیل گردید. پارلمان با پذیرفتن این فرمول، همچون اساسی برای فعالیت خویش، در عمل، از اصل حق حاکمیت ملی دست کشید؛ در ماه نوامبر بفرمان پادشاه، این پارلمان به براندنبورگ منتقل شد و در ماه دسامبر ۱۸۴۸، بهنگام کودتا در پروس، منحل گردید.

(۳۸) شولتسه – دلیچ، هرمان (۱۸۰۸ – ۱۸۸۳) – رجل سیاسی آلمان و اقتصاددان و ولگار بورژوازی؛ در سال ۱۸۴۸ نماینده مجلس ملی پروس و در دهه ششم سده نوزدهم یکی از رهبران حزب بورژوازی پروگرسیستها بود؛ کوشید تا از راه پدید آوردن انجمنهای تعاونی، کارگران را از مبارزه انقلابی منحرف کند – م.

(۳۹) برنوس، یولیوس (سال تولدش ۱۸۱۷) – مالک چاپخانه ای در برلین و دموکرات خرده بورژوا بود؛ در سال ۱۸۴۸ نماینده در مجلس ملی پروس و از جناح چپ آن بود – م.

(۴۰) السنر، کارل فریدریش موریتس (۱۸۰۹ – ۱۸۹۴) – نویسنده اجتماعی و رجل سیاسی سلیزی، رادیکال؛ در سال ۱۸۴۸ نماینده در مجلس ملی پروس و از جناح چپ آن بود، در سالهای دهه پنجم یکی از اعضای هیأت دبیران روزنامه "Neue Oder Zeitung" بوده است – م.

(۴۱) اشتاین، یولیوس (۱۸۱۳ – ۱۸۸۹) – آموزگار، نویسنده اجتماعی و دموکرات بورژوا از سلیزی؛ در سال ۱۸۴۸ نماینده در مجلس ملی پروس و از جناح چپ آن بود – م.

(۴۲) بوژار، آلفرد (۱۸۱۵ – ۱۸۸۲) – نویسنده اجتماعی فرانسه، مؤلف آثاری گوناگون پیرامون تاریخ انقلاب بورژوازی فرانسه، در پایان سده هجدهم – م.

(۴۳) کتاب بوژار "Marat L'Ami du Peuple" («مارات یار خلق») – در سال ۱۸۶۵ در پاریس از چاپ برآمد.

"L'Ami du Peuple" («یار خلق») – روزنامه ای بود که ژ. پ. مارات از ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۸۹ تا ۱۴ ژوئن ۱۷۹۳ آن را منتشر می کرد؛ روزنامه ای با همین نام از ۱۶ سپتامبر ۱۷۸۹ تا ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ چاپ می شد؛ در روزنامه چنین امضایی بود: "Marat, L'Ami du Peuple" – م.

(۴۴) لافایت، ماری ژوزف پل (۱۷۵۷ – ۱۸۳۴) – ژنرال فرانسوی، یکی از پیشوایان بورژوازی بزرگ در دوران انقلاب بورژوازی فرانسه در پایان سده هجدهم – م.

(۴۵) بایلی، ژان سیلون (۱۷۳۶ – ۱۷۹۳) – رجل انقلاب بورژوازی فرانسه در پایان سده هجدهم و یکی از رهبران بورژوازی لیبرال مشروطه خواه – م.

(۴۶) قیام ژوئن – قیام قهرمانانه کارگران پاریس، ۲۳ – ۲۶ ژوئن سال ۱۸۴۸، که بورژوازی فرانسه آن را با ددمنشی استثنایی سرکوب کرد. این قیام، در نبرد بزرگ داخلی میان پرولتاریا و بورژوازی، نخستین قیام بود – م.

(۴۷) * ک. مارکس. «انقلاب ژوئن» (بنگرید : ک. مارکس و ف. انگلس، آثار چ ۲، ج ۵، ص

- (۴۸) روز ۲۴ فوریه سال ۱۸۴۸، روز سقوط پادشاهی لویی فیلیپ در فرانسه بود. نیکلای اول - تزار روسیه - پس از آگاهی بر پیروزی انقلاب ماه فوریه در فرانسه، به وزیر جنگش فرمان داد که برای تدارک مبارزه علیه انقلاب در روسیه اعلام سفر بری (بسیج) کند - م.
- (۴۹) هابسبورگها - دودمان امپراطورهای باصطلاح امپراتوری مقدس روم از سال ۱۲۷۳ تا ۱۸۰۶ (با وقفه)، امپراتورهای اتریش (از سال ۱۸۰۸) و امپراتورهای اتریش - هنگری (۱۸۶۷ - ۱۹۱۸) - م.
- (۵۰) هوهنتسولرنها - دودمان کورفورستهای براندنبورگ (۱۴۱۵ - ۱۷۰۱)، پادشاهان پروس (۱۷۰۱ - ۱۹۱۸) و امپراتورهای آلمان (۱۸۷۱ - ۱۹۱۸) - م.
- (۵۱) ولف، ویلهلم (۱۸۰۹ - ۱۸۶۴) انقلابی پرولتری آلمان، از مارس ۱۸۴۸ عضو کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها و در سالهای ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ یکی از اعضای هیأت تحریریه "Neue Rheinische Zeitung" و نماینده مجلس ملی فرانکفورت بود؛ در انگلستان مهاجر و یار و همزم مارکس و انگلس بود - م.
- (۵۲) سلسه مقالات و. ولف، از ۲۲ تا ۲۵ آوریل سال ۱۸۴۹ در "Neue Rheinische Zeitung" چاپ شده است - م.
- (۵۳) "Kölnische Zeitung" (روزنامه کلن)، روزنامه یومیه آلمانی بود که به همین نام از سال ۱۸۰۲ در کلن منتشر می شد؛ در دوران انقلاب سالهای ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ و دوران ارتجاعی که پس از آن فرا رسید. این روزنامه سیاست خائنه و خائنه بورژوازی لیبرال پروس را باز می تابانید و در ثلث سوم سده نوزدهم به حزب سوسیال لیبرال وابسته بود - م.
- (۵۴) ۱۳ ژوئن سال ۱۸۴۹، حزب خرده بورژوازی گری تظاهرات مسالمت آمیز اعتراض علیه اعزام سپاهیان فرانسه برای سرکوبی انقلاب در ایتالیا، برپا کرده بود. ارتش تظاهرات را برهم زد. بسیاری از رهبران حزب بازداشت و تبعید و یا ناچار به مهاجرت از فرانسه شدند - م.
- (۵۵) این مقاله را انگلس در پاسخ به خواهش رهبران حزب سوسیالیست زحمتکشان ایتالیا - کولوشوا و توراتی که از وی خواسته بودند نظر خود را درباره مسأله تاکتیک حزب، در شرایط دامنه گرفتن جنبش زحمتکشان در کشور باز گوید، نوشته است. انگلس با یادآوری ویژگی بورژوازی انقلابی که در ایتالیا پای می گرفت و تاکتیکی را که سوسیالیستها می بایست برای تأمین شرکت فعال پرولتاریا در این انقلاب و حفظ استقلال طبقاتی آن، در پیش گیرند، نشان می دهد - م.
- (۵۶) بنگرید: مقدمه مارکس بر نخستین چاپ آلمانی جلد اول «کاپیتال» - م.
- (۵۷) جمهوریخواهان «عطف پذیر» نامی بود که به رادیکالهای ایتالیا به رهبری ف. کاولوتی داده بودند. رادیکالها که نمایانگر مصالح بورژوازی کوچک و میانه حال بودند. مواضعی دموکراتیک داشتند و در بسیاری موارد با سوسیالیستها سازش می کردند.

- (۵۸*) انگلس، هنگام اقتباس، واژه «سوسیالیستها» را جایگزین واژه «کمونیستها» کرده است.
- (۵۹) پیروان جوزپه Mazzini (۱۸۰۵ - ۱۸۷۲) یکی از رهبران جنبش‌های رهایی بخش ملی ایتالیا و نظریه پرداز و رهبر جناح جمهوریخواه - دموکراتیک آن جنبش - م.
- (۶۰) "La Peforme" («اصطلاحات»)، روزنامه یومیة فرانسوی، ارگان دموکرات - جمهوریخواهان خرده بورژوازی و سوسیالیستهای خرده بورژوازی؛ از سال ۱۸۴۳ تا سال ۱۸۵۰ در پاریس چاپ می شد. از اکتبر سال ۱۸۴۷ تا ژانویه سال ۱۸۴۸، انگلس چند مقاله در این روزنامه چاپ کرد - م.
- (۶۱) لدرو - رولن، الکساندر اگوست (۱۸۰۷ - ۱۸۷۴) - نویسنده اجتماعی فرانسه، یکی از رهبران دموکراتهای خرده بورژوازی، مدیر روزنامه "Reforme"؛ نماینده در مجلسهای مؤسسان و قانونگذاری که در آنجا سرپرست حزب گری بود و سپس در مهاجرت زیست - م.
- (۶۲) لویی بلان (۱۸۱۱ - ۱۸۸۲) - سوسیالیست خرده بورژوازی فرانسه، تاریخ دان؛ در سال ۱۸۴۸ عضو حکومت موقت و صدر کمیسیون لوکزامبورگ و از ماه اوت سال ۱۸۴۸ یکی از رهبران مهاجران خرده بورژوا در لندن بود - م.
- (۶۳) فلوکن، فردیناند (۱۸۰۰ - ۱۸۶۶) شخصیت سیاسی فرانسه، دموکرات خرده بورژوا، یکی از اعضای هیأت تحریریة "Reforme" و در سال ۱۸۴۸، عضو حکومت موقت بود - م.
- (۶۴) سخن درباره شرکت این دموکراتهای خرده بورژوا و نیز آلبرت میکانیک - عضو انجمن های مخفی انقلابی -، در حکومت موقت جمهوری فرانسه است که روز ۲۴ فوریه سال ۱۸۴۸ تشکیل شده بود - م.